



چرا محافظه کار نیستیم؟

۱۳۰۹
۱۳۰۸
۱۳۰۷
۱۳۰۶
۱۳۰۵
۱۳۰۴
۱۳۰۳
۱۳۰۲
۱۳۰۱
۱۳۰۰
۱۲۹۹
۱۲۹۸
۱۲۹۷
۱۲۹۶
۱۲۹۵
۱۲۹۴
۱۲۹۳
۱۲۹۲
۱۲۹۱
۱۲۹۰
۱۲۸۹
۱۲۸۸
۱۲۸۷
۱۲۸۶
۱۲۸۵
۱۲۸۴
۱۲۸۳
۱۲۸۲
۱۲۸۱
۱۲۸۰
۱۲۷۹
۱۲۷۸
۱۲۷۷
۱۲۷۶
۱۲۷۵
۱۲۷۴
۱۲۷۳
۱۲۷۲
۱۲۷۱
۱۲۷۰
۱۲۶۹
۱۲۶۸
۱۲۶۷
۱۲۶۶
۱۲۶۵
۱۲۶۴
۱۲۶۳
۱۲۶۲
۱۲۶۱
۱۲۶۰
۱۲۵۹
۱۲۵۸
۱۲۵۷
۱۲۵۶
۱۲۵۵
۱۲۵۴
۱۲۵۳
۱۲۵۲
۱۲۵۱
۱۲۵۰
۱۲۴۹
۱۲۴۸
۱۲۴۷
۱۲۴۶
۱۲۴۵
۱۲۴۴
۱۲۴۳
۱۲۴۲
۱۲۴۱
۱۲۴۰
۱۲۳۹
۱۲۳۸
۱۲۳۷
۱۲۳۶
۱۲۳۵
۱۲۳۴
۱۲۳۳
۱۲۳۲
۱۲۳۱
۱۲۳۰
۱۲۲۹
۱۲۲۸
۱۲۲۷
۱۲۲۶
۱۲۲۵
۱۲۲۴
۱۲۲۳
۱۲۲۲
۱۲۲۱
۱۲۲۰
۱۲۱۹
۱۲۱۸
۱۲۱۷
۱۲۱۶
۱۲۱۵
۱۲۱۴
۱۲۱۳
۱۲۱۲
۱۲۱۱
۱۲۱۰
۱۲۰۹
۱۲۰۸
۱۲۰۷
۱۲۰۶
۱۲۰۵
۱۲۰۴
۱۲۰۳
۱۲۰۲
۱۲۰۱
۱۲۰۰
۱۱۹۹
۱۱۹۸
۱۱۹۷
۱۱۹۶
۱۱۹۵
۱۱۹۴
۱۱۹۳
۱۱۹۲
۱۱۹۱
۱۱۹۰
۱۱۸۹
۱۱۸۸
۱۱۸۷
۱۱۸۶
۱۱۸۵
۱۱۸۴
۱۱۸۳
۱۱۸۲
۱۱۸۱
۱۱۸۰
۱۱۷۹
۱۱۷۸
۱۱۷۷
۱۱۷۶
۱۱۷۵
۱۱۷۴
۱۱۷۳
۱۱۷۲
۱۱۷۱
۱۱۷۰
۱۱۶۹
۱۱۶۸
۱۱۶۷
۱۱۶۶
۱۱۶۵
۱۱۶۴
۱۱۶۳
۱۱۶۲
۱۱۶۱
۱۱۶۰
۱۱۵۹
۱۱۵۸
۱۱۵۷
۱۱۵۶
۱۱۵۵
۱۱۵۴
۱۱۵۳
۱۱۵۲
۱۱۵۱
۱۱۵۰
۱۱۴۹
۱۱۴۸
۱۱۴۷
۱۱۴۶
۱۱۴۵
۱۱۴۴
۱۱۴۳
۱۱۴۲
۱۱۴۱
۱۱۴۰
۱۱۳۹
۱۱۳۸
۱۱۳۷
۱۱۳۶
۱۱۳۵
۱۱۳۴
۱۱۳۳
۱۱۳۲
۱۱۳۱
۱۱۳۰
۱۱۲۹
۱۱۲۸
۱۱۲۷
۱۱۲۶
۱۱۲۵
۱۱۲۴
۱۱۲۳
۱۱۲۲
۱۱۲۱
۱۱۲۰
۱۱۱۹
۱۱۱۸
۱۱۱۷
۱۱۱۶
۱۱۱۵
۱۱۱۴
۱۱۱۳
۱۱۱۲
۱۱۱۱
۱۱۱۰
۱۱۰۹
۱۱۰۸
۱۱۰۷
۱۱۰۶
۱۱۰۵
۱۱۰۴
۱۱۰۳
۱۱۰۲
۱۱۰۱
۱۱۰۰
۱۰۹۹
۱۰۹۸
۱۰۹۷
۱۰۹۶
۱۰۹۵
۱۰۹۴
۱۰۹۳
۱۰۹۲
۱۰۹۱
۱۰۹۰
۱۰۸۹
۱۰۸۸
۱۰۸۷
۱۰۸۶
۱۰۸۵
۱۰۸۴
۱۰۸۳
۱۰۸۲
۱۰۸۱
۱۰۸۰
۱۰۷۹
۱۰۷۸
۱۰۷۷
۱۰۷۶
۱۰۷۵
۱۰۷۴
۱۰۷۳
۱۰۷۲
۱۰۷۱
۱۰۷۰
۱۰۶۹
۱۰۶۸
۱۰۶۷
۱۰۶۶
۱۰۶۵
۱۰۶۴
۱۰۶۳
۱۰۶۲
۱۰۶۱
۱۰۶۰
۱۰۵۹
۱۰۵۸
۱۰۵۷
۱۰۵۶
۱۰۵۵
۱۰۵۴
۱۰۵۳
۱۰۵۲
۱۰۵۱
۱۰۵۰
۱۰۴۹
۱۰۴۸
۱۰۴۷
۱۰۴۶
۱۰۴۵
۱۰۴۴
۱۰۴۳
۱۰۴۲
۱۰۴۱
۱۰۴۰
۱۰۳۹
۱۰۳۸
۱۰۳۷
۱۰۳۶
۱۰۳۵
۱۰۳۴
۱۰۳۳
۱۰۳۲
۱۰۳۱
۱۰۳۰
۱۰۲۹
۱۰۲۸
۱۰۲۷
۱۰۲۶
۱۰۲۵
۱۰۲۴
۱۰۲۳
۱۰۲۲
۱۰۲۱
۱۰۲۰
۱۰۱۹
۱۰۱۸
۱۰۱۷
۱۰۱۶
۱۰۱۵
۱۰۱۴
۱۰۱۳
۱۰۱۲
۱۰۱۱
۱۰۱۰
۱۰۰۹
۱۰۰۸
۱۰۰۷
۱۰۰۶
۱۰۰۵
۱۰۰۴
۱۰۰۳
۱۰۰۲
۱۰۰۱
۱۰۰۰

متن حاضر یکی از مهم ترین و در واقع جزء متون کلاسیک در حوزه محافظه کاری است. در این مقاله که توسط فریدریش فون هایکه فیلسوف و اقتصاددان لیبرال نوشته شده، نگارنده پس از به دست دادن تعریفی از محافظه کاری و دلالت های آن، خود را از این که محافظه کار بنامد بر حذر داشته و بر آرمان های خاص خود تاکید کرده است.

♦ فریدریش فون هایکه

همواره دوستان صدیق آزادی انگیزت شمار بودند و پیروزی های آن مرهون تقلیدها بوده است. تقلیدهایی که با اتحاد با پارتنری که اغلب اهداف متفاوتی را دنبال می کند به پیروزی رسیده اند. و این اتحاد که همواره خطرناک است گله به ناپاچی قاجار می سازد ختم شده است و میان را برای مخالفان باز کرده است. (زرد آکتون)

۱- هنگامی که اکثر جنبش هایی که گمان می رود مرفی باشند از دست گذاری بیشتر به آزادی های فردی حمایت می کنند آن هایی که آزادی را عزیز می شمارند احتمالاً آزادی خود را در جهت مخالف مصرف می کنند. از این بیست آن ها اکثر اوقات خود را در همان جبهه های می یابند که آن هایی که به رسم عادت در برابر تغییر مقاومت می کنند در آن قرار دارند. امروزه در خصوص مسائل جاری سیاسی، آن ها عموماً چاره ای جز حمایت از احزاب محافظه کار ندارند. گرچه موضعی که سعی در تعریف آن کرده ام اغلب «محافظه کار» توصیف می شود اما از آن چه که به طور سنتی به این نام خوانده می شود بسیار متفاوت است. در شرایط مهمی که مدافعان آزادی و محافظه کاران را مستقیم می آیند تا با تحولاتی مقابله کنند که آرمان هایشان را مورد تهدید قرار می دهد، خطر آتی پس بزرگ نهفته است. از این رو، تشخیص درست موضعی که در این جا انتخاب شده از آن چه که از دید باز و شاید به شکلی صحیح تر محافظه کاری خوانده شده بر اهمیت است.

محافظه کاری به معنای صحیح کلمه نگرشی مشروع، احتمالاً ضروری و مطمئناً فراگیر در جهت مخالفت با تغییرات جدی است. محافظه کاری از زمان انقلاب فرانسه به حدت یک قرن و نیم نقشی مهم در سیاست در اروپا ایفا کرد تا زمان ظهور سوسیالیسم. وجه متمایز آن لیبرالیسم بود در تاریخ ایالات متحده چیزی که با این تضاد متناظر باشد یافت نمی شود زیرا که آن چه در اروپا «لیبرالیسم» خوانده می شد در این جا سنت عامی بود که جامعه سیاسی بر پایه آن بنا گردیده بود. از این رو، منافع سنت آمریکایی

در مفهوم اروپایی لیبرال محسوب می شد. این ابهام با تلاش های اخیر منی بر وارد ساختن نوع اروپایی محافظه کاری به آمریکا که با سنت آمریکایی بیگانه است و خصائصی پیدا کرده که تا حدودی عجیب و غریب به نظر می رسد، افزایش بیشتری نیز پیدا کرده است. پیش از این، رادیکال ها و موسسالیست های آمریکایی خود را لیبرال خوانده بودند. مع هذا من همچنان موضع خود را لیبرال توصیف می کنم و معتقدم که این موضع همان قدر که از محافظه کاری راستین فاصله دارد تا سوسیالیسم نیز متفاوت است. با این حال، اجازه دهید فوراً بگویم که من این توصیف را در حالی انجام می دهم که ش. جهانم در این خصوص در حال افزایش است و بدان من باید نام مناسب برای حزب آزادی را مورد بررسی قرار دهم. دلیل این امر نه تنها این است که اصطلاح «لیبرال» در ایالات متحده امروزه بسیار سوءتفاهمات دائمی شده بلکه همچنین از این امر ناشی می شود که در اروپا نوع مسلط لیبرالیسم خرده گرایانه از دید باز یکی از عوامل پیش برنده سوسیالیسم بوده است.

حال اجازه دهید آن چه را که وارد آوردن ایرادی قطعی به هر نوع محافظه کاری به نظر می رسد که شایسته این نام است بیان کنم. ایراد مزبور عبارت از این است که محافظه کاری ماهیتاً نمی تواند بدیلی برای مسیری که ما در آن حرکت می کنیم ارائه دهد. محافظه کاری ممکن است به خاطر مقاومت در برابر گرایش های موجود موفق به کند کردن روند تحولات نامطلوب گردد اما از آن جا که مسیر دیگری را نشان نمی دهد، نمی تواند از نفاذ این روندها جلوگیری کند. به همین دلیل، همواره سر نوشت محافظه کاری این بوده است که در مسیری گام بردارد که خود انتخاب نکرده است. کشمکش بین محافظه کاران و ترقی خواهان تنها می تواند بر سرعت و نه مسیر تحولات کنونی تأثیر بگذارد اما گرچه نیاز به قرار دادن ترمز بر روی ماشین ترقی خواهی وجود دارد، نه شخصاً از این که به کار گذاشتن این ترمز کمک کنیم، نمی توانم خشود گردم. آن چه یک فرد لیبرال در دو وجه نخست باید مسئول کند این نیست که باید چقدر سریع حرکت کرد و یا تا کجا باید رفت بلکه این است که به کجا باید رفت. در واقع، امروزه یک فرد لیبرال از یک فرد رادیکال جمع گرا، بیش از یک فرد محافظه کار فاصله دارد. در حالی که فرد محافظه کار عموماً موضعی ملایم و معتدل در قبال تحولات زمانه خود دارد، فرد لیبرال باید به شکل مثبت تری با برخی از مفاهیم بنیادی که اکثر محافظه کاران با سوسیالیست ها در آن شریکند به مخالفت بپردازد.

۲- تصویری که معمولاً از موضع نسبی منه طریف ارائه

می شود بیشتر روابط واقعی حاکم میان آن ها را میبازد تا این که روشن کند. این مواضع معمولاً بر روی یک خط نمایش داده می شوند به گونه ای که سوسیالیست ها در سمت چپ محافظه کاران در سمت راست و لیبرال ها جایی در میانه این خط قرار می گیرند. اگر بخواهیم مواضع مزبور را در قالب یک دیاگرام شرح دهیم، تصویر فوق بسیار گمراه کننده خواهد بود. بهتر است این مواضع را در قالب یک مثلث طراحی کنیم و هر یک از آن ها را در یکی از رئوس این مثلث قرار دهیم. منتهای مراتب در این مثلث محافظه کاران به طور ثابت در رأس قرار دارند و سوسیالیست ها و لیبرال ها با قرار گرفتن در دو رأس تحتانی آن یا حرکت کنشی سنی در نزدیکی کردن مواضع محافظه کاران به خود دارند. در این میان، از آن جا که حرکت کنشی سوسیالیست ها در طول زمان فسرتمنتر بوده است، محافظه کاران بیشتر گرایش به مواضع سوسیالیست ها پیدا کرده اند تا نزدیک شدن به مواضع لیبرال ها و در مواقع مناسب از افکار و عقایدی پیروی کرده اند که تالیفات رادیکال است. ماغه دهنده آن ها بوده اند این معمولاً محافظه کاران بوده اند که با سازش با سوسیالیسم توانسته اند تا حدودی از تیزی و برندگی مواضع آن بکاهند. محافظه کاران که به تعبیری می توان از آنان به عنوان طرفداران راه میانه یاد کرد که هیچ هدف خاصی را دنبال نمی کنند پیرو این اعتقاد بوده اند که حقیقت باید جایی در میانه دو طیف افراطی قرار داشته باشد. نتیجه این امر آن بوده است که آنان هر بار که جنبشی افراطی در هر یک از دو طیف سر بر آورده به تغییر موضع خود دست زدند. از این سو، موضعی که به حق بتوان از آن به عنوان محافظه کار در هر زمان یاد کرد مبتنی بر مسیر و جهت گیری گرایش های موجود است. از آن جا که توسعه طی دهه های گذشته عموماً در مسیر سوسیالیسم جریان داشته به نظر می رسد که هم محافظه کاران و هم لیبرال ها عمدتاً در پی به تعویق انداختن این جنبش بوده اند اما نکته اصلی در مورد لیبرالیسم آن است که در پی حرکت در مسیری دیگر و نه توقف است. گرچه امروزه ممکن شدت در نتیجه این واقعیت که زمانی لیبرالیسم از پذیرش عام بیشتری برخوردار بود و دست یابی به برخی از اهداف آن نزدیک تر بود، برداشتی در جهت مخالف وجود داشته باشد. دکترین مزبور هیچ گاه نگامی به عقب نداشته است. هرگز این گونه نبوده که آرمان های لیبرال به تسلیم و کمال تحقق یافته باشند و لیبرالیسم برای بهبود بیشتر نپاهان نگاه به جلو نداشته باشد. لیبرالیسم با تکامل و تغییر، مخالف نیست و در موضعی که تغییرات خود جوش به واسطه کنترل دولت امکان عملی شدن

تیراقتند، خواستار تغییر سیاست‌ها گردیده است. تا آن جا که به اتصال جاری دولت مربوط می‌شود در جهان فعلی چندان دلبلی وجود ندارد که لیبرال‌ها بخواهند به حفظ وضع موجود بپردازند. در واقع به نظر لیبرال‌ها آن چه در اکثر بخش‌های جهان نیاز فوری بدان وجود دارد رفع موانع رشد آزادی است.

تفاوت میان لیبرال و سوسیالیست‌ها در نتیجه این واقعیت نادیده گرفته نشود که در ایالات متحده همچنان این امر امکان پذیر است که در طریق دفاع از نهادهای قدیمی آزادی فردی، دفاع به عمل آورد. از نظر یک فرد لیبرال، این نهادهای ارزشمند هستند، نه عمدتاً به این دلیل که قدیمی هستند و یا این که امن‌کننده بلکه به این علت که با آرمان‌هایی مرتبط می‌باشند که از دیدگاه نوین و گرامسکی شرم‌دهی شوند.

۳- پیش از آن که به نکات اصلی بحث بپردازیم لیبرال با نگرش محافظه‌کار بیردان‌ساز، باید تاکید کند که لیبرال‌ها چیزهای زیادی از برخی متفکرین محافظه‌کار آموخته‌اند (دست‌کم در خارج از حوزه اقتصاد) پیش‌های عمیقی را به آنان مدیونیم که کمک زیادی به فهم ما از جمله آزاد کرده است. چهره‌هایی مانند کولریچ، بونلده، دوپلستر، ویوستوس، موزر یا دونوسو، که هر چند ممکن است در سیاست واپس‌گرا بوده باشند، در کسی از معنای نهادهای خودجوش نظیر زبان، قانون، اخلاق و میناق‌ها که ملایمه رویکردهای علمی مدرن به حساب می‌آیند، به ما آموخته‌اند. دلند که بسیار سودمند بودند اما تحسین رشد آزاد توسط محافظه‌کاران تنها روی به گذشته دارد. به طور مشخص، آنان فاقد این شهامت هستند که از تغییرات طراحی نشده‌ای است. تجلی کنند که به ازای آزادی جدیدی برای تلاش بشری‌اند این



دیدگاه محافظه‌کاری بر این اعتقاد است که در هر جامعه‌ای اشخاصی برتر و وجود دارند که ارزش‌ها و جایگاه موروثی‌شان باید محافظت شود

می‌فانده افرادی نظیر: ماکز باور، توکویل، لرد آکتون و لکنی، حتی امروزه نیز که نیز تا پایان یک قرنگیه قدیمی‌های ماند و از این که توده خفته‌شود پیش‌تر به لوزه هر می‌آمد.

با این همه آنچه دهید که به اصل مطلب بازگردیم پس تمایل محافظه‌کاران به اعمال برجسته و نگرانی آنان از این که مبتدا ضمنی در اقتدار بروز کند بی‌آن که دغدغه‌های برای حفظ قدرت در چار چوب قید و بندها داشته باشند و این چیزی است که به دشواری بتوان آن را با حفظ آزادی سازش داد. در کل، شاید بتوان گفت که محافظه‌کاران ایرانی به اجبار و کژبرد دختیاری قدرت تاریخی که این قدرت برای مقاصد مورد استفاده قرار می‌گیرد که از نظر آنان صحیح است وارد نمی‌شوند. محافظه‌کاران بر این باورند که اگر حکومت در دست افراد شرافتمند باشد نباید توسط قواعد و مقررات خشک‌تر و زیاد محدود شوند. آن‌ها که محافظه‌کاران اساساً افراد متوسط و فاقد اصول هستند امید اصلی آنان ایجاد حکومتی خردمندانه و با حسن‌نیت است. برای محافظه‌کاران همانند سوسیالیست‌ها این که چگونه اختیارات حکومت باید محدود شود چندان مهم نیست بلکه آن چه اهمیت بیشتری دارد این است که قدرت در اختیار چه کسی قرار گیرد. همچنین محافظه‌کاران مانند سوسیالیست‌ها خود را محقق می‌دانند که ارزش‌هایی را که بدان‌ها باور دارند بر سایرین نیز تحمیل نمایند. وقتی می‌گویم محافظه‌کاران فاقد اصول هستند مقصود من این نیست که پای بند اخلاق نیستند در واقع، محافظه‌کار اشخاص معمولاً به اخلاقیات پای‌بندی کامل دارد. منظور من آن است که آنان فاقد اصولی سیاسی هستند که بر اساس آن‌ها بتوانند با افرادی کار کنند که دارای ارزش‌های اخلاقی متفاوتی هستند تا همراه با یکدیگر نظامی سیاسی پایبندی کنند که در چار چوب آن همگان بتوانند طبق اعتقادات خود رفتار کنند. شناخت این اصول امکان همزیستی مجموعه‌های گوناگون از ارزش‌ها و در نتیجه بنای جامعه‌ای صلح‌آمیز با حداقل زور را فراهم می‌کند. پذیرش این اصول بدان معناست که ما توافق کردیم آن چه را نمی‌پسندیم تحمیل کنیم بسیاری از ارزش‌هایی که محافظه‌کاران بدان‌ها مستعدند برای من جاذبه بیشتری از ارزش‌هایی دارد که سوسیالیست‌ها بدان‌ها پای‌بندند. با این حال از نظر یک لیبرال ایمیستی که محافظه‌کاران برای اهداف خاص قتل می‌شوند. نوجوهی کافی برای این است که دیدن آن نیز در خدمت این اهداف فعالیت کنند. در واقع زندگی و کار موفق با دیگران مستلزم تعدد به نوعی نظم است که در آن همگی بتوانند منافع گوناگونی را تعقیب کنند. حتی اگر موضوعاتی وجود داشته باشند که برای یک گروه از افراد جنبه بنیادی داشته باشند.

به این دلیل است که از نظر لیبرال‌ها آرمان‌های اخلاقی و مذهبی هیچ یک نباید موضوع اجبار قرار گیرند. در حالی که هم محافظه‌کاران و هم سوسیالیست‌ها به چنین محدودیت‌هایی قائل نیستند. گاه چنین احساسی می‌کنیم که صفت ممیز لیبرالیسم که آن را از محافظه‌کاری و سوسیالیسم جدا می‌کند این است که اعتقادات اخلاقی که به طور مستقیم یا حوزی محافظت شده سایر اشخاص تکلیف ندارند نمی‌توانند توجیه‌گر اجبار باشند. از همین رو است که برای سوسیالیست‌های نادم که در این بافتن پناهگاهی معنوی هستند گروهی به ندرت در جوی محافظه‌کاران آسان‌تر فراموش گزینند در جرگه لیبرال‌ها است.

مسئله‌ای است که دیدگاه محافظه‌کاری بر پایه این اعتقاد استوار است که در هر جامعه‌ای اشخاصی برتر وجود دارند که ارزش‌ها، معیارها و جایگاه موروثی‌شان باید محافظت شود و باید در مقایسه با دیگران نفوذ بیشتری در امور عمومی داشته باشند. البته لیبرال‌ها افکار نمی‌کنند که برخی افراد برتر هستند اما مخالف آن هستند که هر کسی دارای این اختیار باشد که تعیین کند این افراد برتر چه کسانی هستند. در حالی که محافظه‌کاران تمایل به دفاع از سلسله مراتب موجود را دارند و خواهان این هستند که دستگاه قدرت از جایگاه کسانی محافظت کند که از نظر آنان دارای ارج خاصی هستند. لیبرال‌ها معتقدند احترام به ارزش‌های موجود به هیچ وجه نمی‌تواند توجیه‌گر اجتناب از احساسات و یا هر گونه اعمال قدرت فراطیمنانه به منظور حمایت از افرادی خاص در برابر نیروهای تغییر اقتصادی باشد. در جرگه لیبرال‌ها از نقش مهمی که نخبگان فرهنگی و فکری در تکامل تمدن‌ها ایفا کرده‌اند به خوبی آگاهند اما معتقدند که این نخبگان باید توانایی خود را برای حفظ موقعیتش، بن تحت همان قواعدی که در مورد اشخاص دیگر نیز جاری است به اثبات برسانند.

آن چه بسیار با این موضوع مرتبط است بحث نگرش معمول

محافظه‌کاران نسبت به دموکراسی نسبت به قیلاً روشن ساخته‌ام که حاکمیت اکثریت را هدف می‌داند بلکه صرفاً آن را وسیله تلافی می‌کنیم و با شاید آن را کم‌زیان‌ترین شکل حکومتی که مجبور به انتخاب آن هستیم به حساب می‌آوریم. اما معتقدیم که محافظه‌کاران هنگامی که بلاهای زمانه راه بر گردن دموکراسی می‌اندازند خود را فریب می‌دهند. نگرش اصلی حکومت نامحدود است و هیچ کس صلاحیت داشتن قدرت نامحدود را ندارد. اختیاراتی که دموکراسی مدرن صاحب آن است تا اگر درست تخمین می‌شود تقریباً از هر غیر قابل تحمل‌تر خواهد بود.

پایه‌ها از زمانه‌ای که قدرت به دست اکثریت بیفتند محدودیت‌های بیشتر قدرت حکومت غیر ضروری نگشته خواهد شد. اما این دموکراسی نیست بلکه حکومت نامحدود است که جای ایراد دارد و نمی‌داند چرا مردم نباید به‌فوزند که حوزه حاکمیت اکثریت و نیز هر دو شکل دیگر از حکومت را محدود سازند. به هر حال مزایای دموکراسی به عنوان روش تحریر سلامت‌آمیز و آموزش سیاسی به نظر در مقایسه با مزیت‌های ناشی از هر نظام دیگری آن قدر زیاد می‌آید که من هیچ گونه همدردی به بارگه شدموکراتیک محافظه‌کاری نمی‌توانم داشته باشم. به نظر مسئله اساسی این نیست که چه کسی حکومت می‌کند بلکه آن است که حکومت حق انجام چه کاری را دارد. این که محافظه‌کاران مخالفان کنترل بیش از حد از چپ حکومت هستند مسئله‌ای اساسی نیست بلکه به اهداف خاص حکومت مربوط می‌شود و به روشی در حوزه اقتصاد به نمایش در می‌آید. محافظه‌کاران معمولاً مخالف تدبیر جمع‌گرا، پاره و هدایت‌گرانه در عرصه صنعت هستند. در این خصوص، لیبرال‌ها انقلاب‌ان‌ها را متحد خود می‌شمرند اما در همان زمان، محافظه‌کاران معمولاً حمایت‌گرا هستند و اغلب از تدابیر سوسیالیستی در زمینه کسب‌وکاری حمایت کرده‌اند. در حقیقت، گرچه محدودیت‌هایی که امروزه در صنعت و تجارت وجود دارد، عمدتاً محصول دیدگاه‌های سوسیالیستی هستند اما محدودیت‌هایی به همان اندازه مهمی که در کشاورزی نیز وجود دارد. عموماً در زمان‌های دورتر توسط محافظه‌کاران وضع شده‌اند. همچنین بسیاری از محافظه‌کاران در تلاش برای بی‌اعتبار ساختن فعالیت‌های اقتصادی آزاد با سوسیالیست‌ها به رقابت پرداختند.

۴- پیش‌تر به اختلافات بین محافظه‌کاری و لیبرالیسم در عرصه کاملاً فکری اشاره کردم، اما باید در این جا دوباره به این موضوع برگردم چون نگرش خاص محافظه‌کاری در این جا نه تنها نقطه ضعف جدی آن به حساب می‌آید بلکه در هر امری نیز که خود را متحد محافظه‌کاری قلمداد کرده صدمه وارد می‌آورد. محافظه‌کاران به طور غریزی احساس می‌کنند که پیش از هر چیز، این افکار است که باعث تغییر می‌شوند. اما محافظه‌کاری از آن نظر که چیده به این دلیل می‌رساند که دارای هیچ گونه اصول ممیزاتی نیست که از طریق آن‌ها با این افکار مقابله کند و نیز به واسطه عدم اعتماد به نظریه و فقدان تخیل در ارتباط با هر چیزی، تجربه‌ای که کارآیی‌اش را قبلاً به ثبوت رسانده خود را از سلاح‌های مورد نیاز در جنگ افکار محروم می‌سازد. محافظه‌کاری برخلاف لیبرالیسم که به قدرت دامن‌دار افکار معتقد است، به توسط مجموعه‌ای از افکار و ایده‌ها مقید گردیده که در یک زمان مشخص به اثر رسیده‌اند. از آن جا که محافظه‌کاری واقعاً استدلال اعتقادی ندارد آخرین تیر ترکش آن معمولاً ادعای داشتن شعور برتر بر اساس برخی خصوصیات برتر و خودپسندانه است. این تفاوت بیش از همه در نگرش‌های مختلفی آشکار می‌شود که این دو سنت فکری نسبت به پیشرفت دانش دارند. گرچه لیبرال‌ها مطمئناً هر تئوری را پیشرفت به حساب نمی‌آورند، اما پیشرفت دانش را از جمله اهداف کوشش بشری می‌دانند و انتظار دارند که با پیشرفت دانش، مسائل و مشکلاتی را که امید به حل آن‌ها داریم، رفع کنیم. لیبرال‌ها بدون ترجیح دادن چیزهای نو صرفاً به دلیل نوبت آن‌ها از این امر آگاهند که این در جوهره دستاوردهای بشری است که چیزهای نو تولید می‌شوند. همچنین آنان ملزم به کنار آمدن با دانش جدید هستند چه آثار فوری آن را دوست داشته باشند و چه اثر آن‌ها خوششان نیاید.

شخصاً با نظامی که بر ایرادترین ویژگی نگرش محافظه‌کارانه تمایل آن به رد دانش جدید است به این دلیل که برخی از پیامدهای آن را نمی‌پسندند. من این حقیقت را افکار نمی‌کنم که دشمنان همانند دیگران تسلیم منور می‌شوند و ما دلایل زیادی داریم که برای پذیرش نتیجه‌گیری‌هایی که از آخرین نظریه‌هایشان به عمل می‌آورند محتاط باشیم. اما دلایل اگر ما خود باید عقلانی باشد و از حسرت مادر این خصوص که نظریه‌های جدید، عقاید و نظرات گرامسکی داشته شده ما را برهم می‌ریزند، مصون باقی می‌مانند. من در مورد کسانی که برای مثال مخالف نظر به تکامل و یا آن چه بنیین حکم فیکسی ۴ پدیده‌های حیات به این دلیل هستند که آن‌ها پیامدهای اخلاقی فلسفی دارند چندان

آن چه بسیار با این موضوع مرتبط است بحث نگرش معمول

شکلیایی از خود نشان نمی‌دهد، که در مورد کسانی که این افکار را آن قدر بی‌ربط و بی‌اعتنا به مقدسات می‌دانند که اصلاً آن‌ها را نادیده می‌گیرند، حتی تا شکیباتر هستیم. محافظه کاران با طفره رفتن از مواجهه با واقعیات تنها موضع خود را تصحیف می‌کنند. اغلب اوقات نتیجه گیری‌هایی که خرد گزیران از پیش‌های عملی جدید به عمل می‌آورند اصلاً پیامدهای طبیعی پیش‌های مزبور نیستند بلکه تنها با مشارکت فعالانه در خصوص فئیس‌مورزی درباره پیامدهای اکتشافات جدید است که می‌توان فهمید آیا آن‌ها در تصویری که ما از جهان داریم می‌کنند یا خیر و اگر می‌کنند چگونه می‌کنند. در صورتی که اعتقادات اخلاقی ما واقعاً وابسته به فرضیاتی از کار در برآیند که نادرستی‌شان اثبات شده باشند آن‌گاه دفاع از آن‌ها با امتناع از پذیرش واقعیات به سختی می‌تواند امری اخلاقی باشد.

آن چه نام‌بر طبق با عدم اعتقاد محافظه کاران به چیزهای جدید و ناآشناست دشمنی آنان با بین‌المللی‌گرایی و گرایش آنان به پذیرش ملی‌گرایی فراطبی است. در این جا شاهد یکی دیگر از نقاط ضعف محافظه کاری در جنگ افکار هستیم. این امر تغییر در این واقعیت به وجود نمی‌آورد که افکاری که تمدن ما را تغییر می‌دهند هیچ مرزی نمی‌شناسند اما امتناع از آشنایی با افکار جدید به منزله محروم ساختن خود از قدرت مقابله موثر با آن‌ها به هنگام ضرورت است. هر چند افکار فرآیندی بین‌المللی است و تنها کسانی که مشارکت کامل در بحث دارند قادر به اعمال نفوذ قابل ملاحظه‌ای خواهند بود این استدلال که یک تفکر غیر آمریکایی یا غیرالملی است صحیح نیست. همچنین گفتن این که آرمانی غلط و خبیث به این دلیل که توسط یک هموطن ارائه شده بهتر است استدلالی درستی باشد.

مطالب بسیار بیشتری می‌توان درباره ارتباط نزدیک بین محافظه کاری و ملی‌گرایی به زبان آورد اما من دیگر بیش از این به آن نمی‌پردازم تا مبادا احساس شود موضع شخصی من باعث می‌شود دیگر نتوانم با هر شکل از ملی‌گرایی هم‌ردی کنم. فقط این نکته را اضافه می‌کنم که این تمایزات ملی‌گرایانه است که ظاهراً پلی بین محافظه کاری و جمع‌گرایی ایجاد می‌کنند اگر مایه صنعت یا منابع «مانند» بیندیشیم تنها یک گام کوتاه با این درخواست فاصله داریم که درازایی‌های ملی باید به سمت منافع ملی سوق داده شوند. اما از این لحاظ از برابری سو فارابی که از انقلاب فرانسه ناشی شده اندکی بهتر از محافظه کاری است لازم به گفتن نیست که این نوع ملی‌گرایی چیزی بسیار متفاوت از وطن پرستی است و نفرت از ملی‌گرایی کلاً با وابستگی عمیق به منتهای ملی سازگار است. اما این واقعیت که من برخی منتهای جامع‌مآ را ترجیح می‌دهم و برای آن‌ها احترام قائم لزوماً دلیلی برای دشمنی با آن چه که ناآشنا جلوه می‌کند و متفاوت است فراهم نمی‌آورد.

تنها در دو امر تفاوتی است بین نظر من و کسانی که ضمیمه‌های ملی‌گرایی محافظه کاری اغلب اوقات با لیبرالیسم مرتبط است. اما هر چه بیشتر از چیزهای ناآشنا نفرت داشته باشیم و فکر کنیم که راه و روش ما برتر است این گرایش در ما بیشتر تقویت می‌شود که رسالت خود را متصدن کردن دیگران بدانیم. آن هم نه به گونه‌ای داوطلبانه که لیبرال‌ها از طرف‌داری می‌کنند بلکه از طریق به ارمغان آوردن برکت حکومتی کلاً آمد برای آن‌ها. قابل توجه است که در این جایز دیگری می‌بینیم که محافظه کاران دست در دست سوسیالیست‌ها برای مقابله با لیبرال‌ها دارند. نه فقط در انگلستان که در آن «فلسفیان» ایدئولوژیست‌های صریح اله‌جس‌های بودند یا در آلمان که سوسیالیسم دولتی و گسترش طلبی استعماری در کنار یکدیگر قرار گرفتند و از حمایت سوسیالیست‌ها نیز برخوردار شدند بلکه همچنین در ایالات متحده در دوره ریاست جمهوری تئودور روزولت که شوونیست‌ها و اصلاح طلبان سوسیالیست گرد هم آمدند و یک حزب سیاسی تشکیل دادند که تهدید به تسخیر حکومت می‌کرد تا از آن برای اجرای برنامه پدر مایه سزای خود استفاده کنند. به خطری که اینک به نظر می‌رسد تنها با ظهور حزبی دور شده باشد که بر نام‌هایی از این نوع را به شکل ملایم‌تر اختلا کرد.

۵- با این حال از یک لحاظ به گونه‌ای توجیه پذیر می‌توان گفت که لیبرال‌ها موضوعی در میانه سوسیالیست‌ها و محافظه کاران دارند لیبرال‌ها از خرد گرایی خام سوسیالیست‌ها که خونسنار بازسازی کلیه نهادهای اجتماعی بر اساس الگوی تجویز شده توسط خرد فردی‌شان هستند به همان اندازه فاصله دارند که با آن نوع عرفان گرایی که محافظه کاران اغلب اوقات بدان توسل می‌جویند. آن چه وجه اشتراک موضع لیبرالی با محافظه کاری توصیف شد عدم اعتقاد به خرد است تا جایی که لیبرال‌ها بر این امر وقوف دارند که ما همه پاسخ‌ها را نمی‌دانیم و مطمئن نیستند که پاسخ‌هایی که بر آستین دارند مطمئناً صحیح هستند و یا حتی این که ما می‌توانیم کلمه پاسخ‌ها را پیدا کنیم. لیبرال‌ها همچنین نسبت به

استعداد از هر نهاد یا عادت و رسم غیر عقلانی که ارزش خود را به اثبات رسانده باشند بی‌اعتنا نیستند. لیبرال‌ها از محافظه کاران به لحاظ تمایل خود به مواجهه با این چهل و پنزیرش این که چقدر ما کم می‌دانیم بی‌آن که هنگام نقص خرد به نبردهای مافوق طبیعی توسل جویند متمایز می‌گردند. باید پذیرفت که از بعضی لحاظ لیبرال‌ها اساساً دچار شکاکیت هستند اما به نظر می‌رسد تا حدود زیادی به دیگران اجازه می‌دهند که از هر طریق که مایل اند شاد باشند و از تساهلی برخوردارند که ویژگی بنیادی لیبرالیسم به حساب می‌آید. دلیلی وجود ندارد که این نیاز به معنای فقدان اعتقادات مذهبی از جانب لیبرال‌ها باشد. برخلاف خرد گرایی انقلاب فرانسه، لیبرالیسم رستین هیچ گونه متمیزی با مذهب ندارد و من ضد مذهب گرایی می‌لرز چون چوبه و اساساً غیر لیبرال متشامی را که محرک لیبرالیسم قاره در قرن ۱۹ بود تقیب می‌کنم. این که ضد مذهبی بودن جزء اساسی لیبرالیسم به شمار نمی‌رود توسط اسلاف تکلیسی لیبرال‌ها یعنی ویگ‌های قدیمی به خوبی نشان داده شده گروهی که اعتقادات مذهبی خاصی داشتند اما آن چه در این جا لیبرال‌ها را از محافظه کاران متمایز می‌سازد این است که لیبرال‌ها هر چقدر برای اعتقادات مذهبی عینی باشند هرگز خود را محق نمی‌دانند که این اعتقادات را بر دیگران تحمیل کنند. ژو دیدگاه آنان حوزه‌های روحی و دنیوی از یکدیگر متفاوتند و نباید در هم آمیخته شوند.

۶- آن چه گفتم باید کفایت کرده باشد که چرا خود را محافظه کار نمی‌دانم. با این حال، بسیاری از افراد چنین احساس خواهند کرد که موضعی که در این جا توصیف شده به زحمت آن چیزی بوده که آن را لیبرال فرض می‌کردند. بنابراین باید اکنون با این پرسش مواجه گردیم که آیا این نام امروزه مناسب برای حزب آزادی است یا خیر. قبلاً خاطر نشان ساختیم که گرچه در تمام عمر خود را لیبرال خواندم، اخیراً در این خصوص دچار شبهه‌هایی شده‌ام. نه فقط به دلیل این که در ایالات متحده این اصطلاح دائماً

سبب ایجاد سوء تفاهاتی می‌شود بلکه همچنین به این علت که پیش از پیش از شکاف بسیار بزرگی آگاه شده‌ام که بین موضع من و لیبرالیسم فارابی فردگرا و یاختی لیبرالیسم انگلیسی فایده گزیران وجود دارد. اگر لیبرالیسم هنوز آن معنای را داشت که یک مورخ انگلیسی از آن اراده می‌کرده که گونهای که در سال ۱۸۲۷ انقلاب ۱۶۸۸ را پیروزی آن اصولی اعلام کرد که به زبان امروزی لیبرالی خوانده می‌شوند و با آن بتوان هنوز معتقد شد آن کس از هر یک ماکیاوولی و گلاستون به عنوان سه لیبرال بزرگ یاد کرد و یا اگر هنوز بتوان همانند هارولد لاسکی، توکویل و لرد آکستون را اسبل ترین لیبرال‌های قرن ۱۹ نام نهاد در وقت باید اختصار کنم که خود را لیبرال بدانم. اما به همان اندازه که من مایلم لیبرالیسم آنان را لیبرالیسم رستین بخوانم، باید اذعان کنم که اکثریت لیبرال‌های فارابی اعتقاداتی دارند که این افراد شدیداً یا آن‌ها مخالف بودند و بیشتر تمایل دارند یک الگوی عقلانی از پیش تدوین شده را بر جهان تحمیل کنند تا این که فرصتهایی برای رشد آزاد فراهم سازند. همین امر در مورد لیبرالیسم در انگلستان دست کم از زمان لوید جرج به بعد عمدتاً مصداق دارد.

پس ضروری است اذعان کنم که آن چه را «لیبرالیسم» نامیده‌ام یا جنبش‌های سیاسی که امروزه خود را با این نام مطرح می‌سازند، چندان از تباطلی ندارند همچنین در این نیز جای سؤال وجود دارد که آیا تنوعی‌های تاریخی که این نام حمل آن‌هاست می‌تواند به موفقیت یک جنبش منجر گردد یا خیر. این که آیا در این شرایط باید اختلاف نظر وجود داشته باشد، خود من چنین احساس می‌کنم که کاربرد این اصطلاح بدون توضیحات مفصل، ابهامات زیادی ایجاد می‌کند. در ایالات متحده که در آن کاربرد اصطلاح «لیبرال» در مفهومی که من در این جا به کار بردم تقریباً غیر ممکن گردیده است اصطلاح تازه گرا، رواج یافته است. این ممکن است پاسخ برای مسئله باشد اما از دیدگاه من بسیار غیر جذاب است. به اعتقاد من این بیشتر اصطلاحی ابداعی و نوعی جایگزین است. آن چه مورد نظر من است واژه‌ای است که بی‌افکر زندگی باشد و از رشد آزاد و تکامل خود جوش هواداری کند.

۷- با این حال، باید به یاد داشت که هنگامی که آرمان‌هایی که سعی در توصیف مجدد آن‌ها کردم شروع به گسترش در جهان غرب کردند، حزبی که نمایندگی آن‌ها را برعهده داشته عموماً دارای یک نام شناخته شده بود. این آرمان‌های ویگ‌های انگلیسی بود که الهام بخش جنبش لیبرال در براسار اروپا گردید و مغایمی را پدید آورد که مستمراً منشیان آمریکایی آن‌ها را با خود به خاک

آمریکایی‌ها بودند و راهنمای آن‌ها در مبارزه برای استقلال شد. در واقع، تا آن هنگام که خصوصیات این سنت به واسطه انقلاب فرانسه دچار تغییر شد و مایه‌هایی از دموکراسی توتالیتر و گرایش‌های سوسیالیستی به خود گرفته «ویگ» نامی بود که حزب آزادی عموماً با آن شناخته می‌شد. این نام در کشور زادگاه خود به خاموشی گرایید تا حدودی به این دلیل که در یک مقطع، اصولی که به آن‌ها اعتقاد داشتند دیگر وجه تمیز یک حزب خاص نبود و تا حدودی نیز آزادی که به این نام شناخته می‌شدند به آن اصول پای بند باقی نماندند. احزاب «ویگ» قرن ۱۹ هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده این نام را بی اعتبار ساختند. اما همچنان این امر حقیقت دارد که اگر لیبرالیسم تنها پس از آن که جنبش آزادی خرد گرایی خام و میلاز جو انقلاب فرانسه را جذب خود بسازد جای ویگ‌یسم را بگیرد و وظیفه ما عمدتاً ره‌نماختن این سنت از خرد گرایی فراطبی‌الی‌گرایی و سوسیالیسم باشد و ویگ‌یسم به لحاظ تاریخی نام صحیحی برای عقایدی است که من بدان‌ها اعتقاد دارم هر چه بیشتر درباره مسیر تکامل عقاید یاد بگیرم، بیشتر از این امر آگاه خواهم شد که من صرفاً یک ویگ قدیمی هستم البته خود را یک ویگ قدیمی دانستن به این معنا نیست که بخواهم به همان نقطه‌ای برگردم که در پایان قرن ۱۷ در آن قرار داشتیم. در واقع، این همان دکترینی است که مبنای سنت مشترک کشورهای آنکولوساکسون را شکل می‌دهد. این دکترینی است که لیبرالیسم فارابی چیزهای ارزشمندی از آن به وام گرفته است. این دکترینی است که نظام حکومتی آمریکایی را بس آن شکل گرفته است.

۸- می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا نام واقعاً تا این اندازه اهمیت دارد در کشوری مانند ایالات متحده که از نهادهای آزاد برخوردار است. دفاع از نهادهای موجود به منزله دفاع از آزادی است و در صورتی که مدافعان آزادی خود را محافظه کار بخوانند، این امر ممکن است چندان تفاوتی ایجاد نکند. گرچه حتی در این

کشور نیز مرتبط دانسته شدن با محافظه کاران در درجه اول آفرین است. حتی در مواقعی که افراد نوعی ترتیبات را می‌پذیرند باید از آنان پرسید که آیا این ترتیبات را به این دلیل می‌پذیرند که وجود دارند و یا به این علت که به خودی خود مطلوب هستند. نباید اجازه داد که مفقوت در برابر موج جمع‌گرایی این واقعیت را محو کند که تمدن به آزادی اصولی مبتنی بر تکرش پیش‌رو است و نه داشتن نوعی نوستالژی در ارتباط با گذشته و یا تحسین رومانیک آن چه قبلاً وجود داشته است. با این حال، نیاز به تمایز کلاً ضروری است. به ویژه این امر در بسیاری از بخش‌های اروپا مصداق دارد یعنی جایی که محافظه کاران بخش اعظم شمارهای جمع‌گرایی را پذیرفته‌اند. شمارهایی که مدت‌هاست تعیین کننده سیاست‌ها بودند و بسیاری از نهادهای به صورت امری طبیعی پذیرفته شده‌اند و برای احزاب محافظه کاری که آن‌ها را ایجاد کرده‌اند مایه افتخار به شمار می‌روند. در این جا معتقدان به آزادی با محافظه کاران اختلاف پیدا می‌کنند و موضعی رادیکال در پیش می‌گیرند که تمصیات مردم‌مندانه، مواضع جزئی و مزایای موجود را هدف قرار می‌دهند. در جهانی که نیاز اصلی بار دیگر همانند ابتدای قرن

۱۹ از نسازی فرایند رشد خود جوش از موتی است که دیونگی قسانی پدید آورنده آن‌ها بوده، باستمداران باید در جستجوی اقتاع و جلب حمایت افراد پیش‌رو باشند یعنی کسانی که گرچه آنان ممکن است اینک خواستار تغییر در جهت نامرت باشند دست کم تمایل به بررسی نقدانه چیزهای موجود و تغییر آن‌ها در صورت ضرورت دارند.

لیوژرم خوانندگان را با سخنان گهگاهی خود درباره «حزب» همراه نکرده باشیم. وقتی از حزب سخن به میان می‌آورد مراد گروهی از افراد است که از مجموعه‌ای از اصول فکری و اخلاقی دفاع می‌کنند. باید توجه داشت که وظیفه فیلسوف سیاسی تنها تأثیر گذاری بر افکار عمومی است و نه سازماندهی مردم برای عمل. انجام این کار به طور موثر تنها در صورتی ممکن است که فیلسوف سیاسی با آن چه که اینک به لحاظ سیاسی امکان پذیر است سروکار نداشته باشد بلکه به طور منسجم از اصول کلی دفاع کند. در این مفهوم، جای شک وجود دارد که چیزی به نام فلسفه سیاسی محافظه کار وجود داشته باشد. محافظه کاری ممکن است یک اصل عملی مفید باشد اما اصول راهنمایی در اختیار ما قرار نمی‌دهد که بتواند بر تحولات جامعه‌ای تأثیر بگذارد.



محافظه کاری ممکن است یک اصل عملی مفید باشد اما اصول راهنمایی در اختیار ما قرار نمی‌دهد که بتواند بر تحولات جامعه‌ای تأثیر بگذارد

www.lewrockwell.com